

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره

حلیمه عنایت*، مریم سروش**

چکیده: زندگی روزمره علاوه بر این که بستر اعمال قدرت در جامعه محسوب می‌شود پتانسیل‌هایی نیز برای عمل‌رهایی‌بخش و خلاقیت و استقلال سوژه فراهم می‌کند. خانواده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های زندگی روزمره است که زنان در آن نقش‌آفرین اصلی شمرده می‌شوند. با توجه به این که این حوزه نیز خالی از مناسبات قدرت نیست مانند بقیه‌ی عرصه‌های اعمال استراتژی‌های قدرت مقاومت‌هایی را نیز در خود جای می‌دهد. مقاله‌ی حاضر میزان و نوع مقاومت زنان را در مواجهه با ساختار قدرت مردسالار در خانواده اندازه گرفته است. نتایج تحقیق نشان داده است که زنان، مقاومتی کم و متوسط را در پنج شکل از خود نشان می‌دهند. مقاومت و قدرت زناشویی در خانواده رابطه‌ای منفی و معنادار با هم نشان داده‌اند. یعنی هر چه زنان در خانواده از قدرتی بیشتر برخوردار باشند مقاومتی کمتر از خود نشان می‌دهند. به‌علاوه اگر زنان در سن بالاتر ازدواج کنند، شاغل باشند و با شوهری تحصیل‌کرده‌تر زندگی کنند از قدرتی بیشتر در خانواده برخوردار هستند و مقاومتی کمتر نشان می‌دهند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که زنان به‌دنبال تفاهم و مشارکت هستند و اگر مردان آن‌ها را به رسمیت بشناسند و قدرت مجاب‌سازی بیشتری داشته باشند با مقاومتی کمتر روبه‌رو می‌شوند و خانواده جوئی آرام‌تر را تجربه خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: زندگی روزمره، ساختار قدرت در خانواده، مقاومت.

مقدمه و طرح مسئله

زندگی روزمره اشکالی از زندگی هستند که ما به‌طور معمول آن‌ها را بی‌اهمیت و بدیهی می‌انگاریم. اعمالی مانند راه رفتن، ارتباط برقرار کردن، خرید، آشپزی، خوردن، لباس پوشیدن و غیره. زندگی روزمره، زندگی مردم معمولی جامعه است. واقعیت تجاربی که برای ما عادت شده‌اند در روندها و توالی کارها و ارتباط‌های هرروزه

ha_enayate@Yahoo.com

* استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه شیراز

** عضو هیئت علمی گروه پژوهشی علوم رفتاری جهاد دانشگاهی و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز
s.msoroush@rose.shirazu.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۷/۱۲/۰۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۰۷/۲۴

فراهم می‌شود و به‌طور عام‌تر چارچوب‌هایی از زمان و مکان وجود دارند که مشخص می‌کنند چه کاری، چه وقت، کجا و با چه کسی انجام شود. این رفتارها بدیهی و طبیعی انگاشته می‌شوند به‌طوری که می‌توان آن‌ها را به‌طور معمول انجام داد و بنابراین مثل همه‌ی چیزهایی که طبیعی تلقی می‌شوند مناسب یا حتی مطلوب در نظر گرفته و شکستن انتظارهای مربوط به آن نیز معمولاً غیرمنطقی و زشت تلقی می‌شود (چنی^۱، ۲۰۰۲: ۱۰).

چنی معتقد است که آرزوهای فرهنگی و داستان‌های عام در اشکال دیگر بازنمایی در زندگی روزمره مانند اعمال اجتماعی از قبیل خرید، خوردن و عشق ورزیدن نفوذ کرده است (همان: ۶). زندگی روزمره زیست جهانی است که مهیاگر زمینه‌ی غایی بوده و تمام مفهوم‌پردازی‌ها، تعاریف و روایت‌های ما از آن سرچشمه می‌گیرد (فدرستون^۲، ۱۳۸۱). فرهنگ، مفهومی مرتبط با مدرنیته است و زندگی روزمره به‌عنوان سپهری از زندگی اجتماعی، در بستر شناخته‌شده‌ی رابطه‌ی بین فرهنگ و مدرنیته، مسئله‌ساز شده است. هدف از این مقاله درک بهتر زندگی روزمره‌ی زنان است. برای درک رابطه‌ی فرهنگ، زندگی روزمره و کنش‌های زنان در ابتدا به مطالعه‌ی دلایل اهمیت یافتن زندگی روزمره در مدرنیته پرداخته و سپس نقش زنان را در زندگی روزمره مطالعه کرده و در نهایت نیز گفتمان مقاومت را در این بستر نشان داده‌ایم.

در جامعه‌ی علمی ایران کمتر به زندگی روزمره توجه شده است و اساساً هیچ تحقیق جامعی انجام نشده است که بتواند عمق زندگی روزمره را بکاود و از جامعه بگوید (کازمی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). تحقیق‌های انجام‌شده در حوزه‌ی زندگی روزمره محدود است و به موضوع خاص این مقاله مربوط نیست (کازمی و فرجی، ۱۳۸۲، کازمی و ابادزی، ۱۳۸۳؛ لاجوردی، ۱۳۸۲؛ لاجوردی، ۱۳۸۴؛ آزاد ارمکی و لاجوردی، ۱۳۸۲؛ فرجی و حمیدی، ۱۳۸۵؛ رضایی، ۱۳۸۴؛ بهار، ۱۳۸۵؛ فرجی، ۱۳۸۲؛ عابدی و دیگران، ۱۳۸۰) بحث در مورد زنان و زندگی روزمره نیز به‌طور خاص و در زندگی خانوادگی در ادبیات علمی در ایران سابقه‌ای ندارد. ساختار قدرت در خانواده به روش‌های متفاوت مورد توجه محققان داخلی و خارجی قرار گرفته که به‌طور خلاصه به تعدادی از آن‌ها اشاره شده است.

خون چمن (۱۳۷۷) در تحقیقی تأثیر طبقه‌ی اجتماعی را بر روابط زن و شوهر مطالعه کرده است و نتایج تحقیق او نشان می‌دهد که زوج‌های طبقه‌ی پایین نسبت به سایر طبقات، دارای روابطی نابرابرتر هستند. آن‌ها از یک ایدئولوژی جنسیتی سنتی‌تر نسبت به سایر طبقات برخوردارند. در طبقه‌ی متوسط، مردان

1. Chaney

2. Federston

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۸۷

سنتی‌تر از زنان هستند. در همه‌ی طبقات کسانی که بیشتر با اقوام زن رفت‌وآمد دارند دارای روابطی نابرابرتر هستند، اما احترام، اعتماد و مهربانی عواملی هستند که ساختار قدرت را انسانی‌تر و متعادل‌تر می‌کنند. قادری (۱۳۷۵) دریافته است که تحصیلات شوهر و منزلت شغلی او بر الگوی تصمیم‌گیری در خانواده تأثیر دارد و آن‌را متعادل‌تر می‌کند. ذوالفقارپور و دیگران (۱۳۸۳) نشان داده‌اند که ورود زن به بازار کار سبب افزایش قدرت او در خانواده نمی‌شود و حتی قدرت او را کاهش می‌دهد و علاوه بر آن، افزایش تحصیلات شوهر نیز قدرت زن در خانواده را کاهش می‌دهد. به‌علاوه، رابطه‌ای معنادار بین ساختار قدرت در خانواده و تحصیلات زن وجود ندارد زیرا سنت‌های مردسالاری حتی در خانواده‌های تحصیل‌کرده ریشه دارد. از نظر آن‌ها باورهای درونی شده‌ی زن و مرد که مبتنی بر نقش‌های سنتی جنسی است در طول دوره‌ی زندگی زناشویی تغییر نمی‌کند. حتی درآمد نیز تغییری در ساختار قدرت خانواده ایجاد نمی‌کند. علاوه بر این، مشارکت شوهر در امور منزل نیز به معنای افزایش قدرت زن در خانواده نیست.

مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) ساختار توزیع قدرت را در خانواده‌های تهرانی مطالعه کرده‌اند. آن‌ها ساختار قدرت را در سه بعدِ میزان تقارن قدرت، حوزه‌ی قدرت و حوزه‌های تصمیم‌گیری اندازه گرفته‌اند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ۳۴ درصد از خانواده‌ها دارای تقارن زیاد یا خیلی زیاد، ۳۶ درصد در حالت بینابینی و ۳۰ درصد تقارن کم یا خیلی کم دارند. نتایج در حوزه‌های قدرت نشان داده است که در امور اقتصادی، مردان نسبت به زنان نقشی بیشتر در تصمیم‌گیری‌ها دارند، اما در تعیین موالید نقش زنان بسیار بیشتر است. در روابط اجتماعی قدرت تصمیم‌گیری بین زن و مرد تقسیم شده است و شوهرمحوری در آن متوسط است. در خانواده‌های تهرانی بیشتر شیوه‌ی مجاب‌سازی در شیوه‌های اعمال قدرت غالب است. تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر خود، تصور زن از نقش فرمان‌بردارانه، مشارکت زن در انتخاب همسر و سطح تحصیلات زنان نقشی مهم در کم و کیف ساخت دموکراتیک خانواده‌های تهرانی بر عهده دارد.

کوک و نادسون مارتین^۳ (۲۰۰۸) در تحقیقی که روی زوج‌های سنگاپوری انجام داده‌اند طی یک مطالعه‌ی کیفی دریافته‌اند که اهمیت دادن به شغل زنان، مردان را تشویق می‌کند تا انتظارات خود را از نقش زنان تغییر دهند و در فعالیت‌های خانگی شرکت کنند و مشارکت همسران‌شان را قدر بدانند و زنان نیز بر دامنه‌ی نفوذ خود در خانواده می‌افزایند. از سوی دیگر، جابه‌جایی در قدرت به‌سوی برابری، بیشتر در ساختاری

³. Quek and Knudson-Martin

اتفاق می‌افند که مردان انتخاب نهایی را - علی‌رغم جابه‌جایی قدرت- در اختیار داشته و زنان راه‌هایی برای نفوذ بر آنان یافته باشند. بنابراین جابه‌جایی‌ها تدریجی و بخشی بوده است، اما پتانسیلی برای تغییر سلسله‌مراتب جنسیتی به صورت انتظاری جدید ایجاد می‌کند که بین زوجها و حوزه‌های بزرگ‌تر اجتماعی جاری می‌شود.

زو و شوچان^۴ (۲۰۰۴) در تحقیقی کمی و با استفاده از داده‌های ملی تغییرهای اجتماعی تایوان در سال ۱۹۹۶، اثرات ایدئولوژی جنسیتی و نقش‌های خانوادگی را بر قدرت زناشویی زوجها‌های تایوانی مطالعه کرده‌اند. تحلیل این محققان نشان داده است که رابطه‌ای مستقیم بین ایدئولوژی جنسیتی و برابری زناشویی وجود دارد و توزیع متعادل‌تر قدرت به صورت مستقیم و مثبت با هماهنگی زناشویی^۵ رابطه و با ناسازگاری زناشویی رابطه‌ی عکس داشته است. تقسیم کار غیر سنتی در خانه نیز با برابری زناشویی از طریق هماهنگی زناشویی مؤثر بوده است.

جی‌یوب و کلیفتون^۶ (۲۰۰۳) تحقیق اشتراوس و کلمن^۷ را در ارتباط با رابطه‌ی قدرت زناشویی، تضاد و اجماع هنجاری با خشونت خانگی در کره جنوبی تکرار کرده‌اند. آن‌ها در یک نمونه‌ی بزرگ ۱۵۰۰ نفری دریافته‌اند که هر سه متغیر با خشونت خانگی رابطه دارند. مخصوصاً قدرت زناشویی و تضاد، رابطه‌ای قوی‌تر با خشونت نشان داده‌اند. این مطالعه پیشنهاد کرده است که همه‌ی کوشش‌های احتمالی باید برای تشویق و القای ایجاد و شکل‌گیری ساختاری برابری‌خواهانه‌تر از قدرت در خانواده به کار رود تا خشونت خانگی به حداقل برسد.

زو و شوچان (۲۰۰۲) رابطه‌ی بین منابع اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژی جنسیتی و قدرت زناشویی را در تایوان مطالعه کرده‌اند. نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که هر دو متغیر بر تعادل قدرت زناشویی مؤثر هستند.

وبستر^۸ (۲۰۰۰) طی یک تحقیق کیفی، که داده‌های آن با استفاده از مشاهده‌ی مشارکتی و مصاحبه‌های مردم‌شناسانه‌ی عمیق به دست آمده است و با روش مقایسه‌ای مستمر تحلیل شده‌اند تأثیر قدرت زناشویی را بر تصمیم‌گیری در خانواده‌های هندی مطالعه کرده است. او نشان داده است که بر خلاف تصور رایج، زنان هندی دارای قدرت تصمیم‌گیری بسیار در خانواده هستند. از نظر وبستر صفات‌های شخصیتی فرد است که نفوذ او را در فرایند تصمیم‌گیری مشخص می‌کند.

4. Xu and Shu-Chuan

5. Marital Harmony

6. Jae-Yop and Clifton

7. Straus and Coleman

8. Webster

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۸۹

تیکنور^۹ (۱۹۹۹) پویایی‌های قدرت زناشویی را در خانواده‌هایی مطالعه کرده است که در آن‌ها زنان درآمدی بیشتر نسبت به شوهران خود داشته یا رتبه‌ی شغلی بالاتری را اشغال کرده‌اند (یا هر دو). هدف تحقیق مطالعه‌ی این نکته بوده است که آیا امتیاز منابع در زنان این خانواده‌ها قدرتی بیشتر به آن‌ها در روابط خانوادگی می‌دهد یا خیر؛ نتایج به‌دست آمده به این سؤال پاسخ منفی می‌دهد. در واقع، منطق تئوری منابع در این مورد شکست می‌خورد. قدرت زناشویی بیشتر به جنسیت بستگی دارد تا درآمد یا موقعیت. در حقیقت قدرتی پنهان در ازدواج وجود دارد و زوجها معمولاً طوری جنسیتی رفتار می‌کنند که قدرت شوهر را استحکام می‌بخشد.

سکستون و پرلمن^{۱۰} (۱۹۸۹) در خانواده‌هایی که زن در آن شاغل است و خانواده‌هایی که زنان خانه‌دار دارند تئوری مبادله و نقش‌های جنسیتی و قدرت زناشویی را مطالعه کرده‌اند. بر مبنای نظریه‌ی مبادله‌ی اجتماعی، این دو نوع خانواده دارای منابع متفاوت و الگوی مبادله‌ی مختلف هستند و باید در ساختار قدرت متفاوت باشند. نتایج نشان داده است که این دو نوع خانواده، نه در ساختار قدرت و نه در استراتژی‌هایی که برای نفوذ بر همسرشان استفاده می‌کنند، تفاوتی با هم ندارند. گرچه در یک موقعیت تضادآمیز، زوجی که هر دو شاغل هستند تلاشی بیشتر برای تأثیرگذاری بر همسرشان انجام می‌دهند. بهترین پیش‌بینی‌کننده میزان قدرت، میزان تلاش فرد برای تأثیرگذاری است. از آن‌جا که زنان خانه‌دار خود را بیشتر «زن» محسوب می‌کنند تلاشی کمتر برای تأثیرگذاری انجام می‌دهند. در هر دو نوع خانواده اعتقاد به برابری جنسیتی وجود دارد بنابراین سوگیری‌های جنسیتی بر قدرت زناشویی تأثیر ندارد، اما حتی مبادله‌ی منابع نیز بیشتر بر پایه‌ی تفاوت‌های جنسیتی است تا سوگیری‌های شغلی زن.

گرین^{۱۱} و دیگران (۱۹۸۳) در یک تحقیق بین‌المللی نشان داده‌اند که تخصیص اقتدار در تصمیم‌گیری بین زوجها به توسعه‌ی جامعه بستگی دارد. از نظر آن‌ها توسعه‌ی جامعه دارای مراحل است که عبارتند از: پدرسالاری، پدرسالاری خفیف، برابری‌خواهی در حال گذار و برابری‌خواهی. داده‌ها از کشورهای گابون، ونزوئلا، فرانسه، هلند و ایالات متحده جمع‌آوری شده‌اند. نتایج نشان می‌دهند که رابطه‌ی فرض شده وجود دارد، به طوری که تصمیم‌گیری‌ها در گابون و ونزوئلا به‌صورتی معنادار بیشتر شوهرمحور است تا در فرانسه، هلند یا ایالات متحده.

9. Tichenor

10. Sexton and Perlman

11. Green

تحقیق‌های داخلی و خارجی درباره‌ی ساختار قدرت در خانواده و عوامل موثر بر آن در بیشتر موارد نشان داده‌اند که ایدئولوژی جنسیتی و نگرش‌های مربوط به آن به‌صورتی بسیار قدرت‌مند بر موقعیت و قدرت زنان در خانواده مؤثر است به‌طوری‌که حتی با درآمد بیشتر و رتبه‌ی بالاتر شغلی زن نیز تغییری مهم در آن ایجاد نمی‌شود. مسلماً زنان در موضع فرودستی عکس‌العمل‌هایی از خود نشان می‌دهند که می‌توان آن‌را در قالب مقاومت (به معنایی که دوسترو به‌کار می‌برد) مطالعه و تحلیل کرد.

از جمله سؤالاتی که در خانواده‌های ایرانی می‌توان مطرح کرد این است که آیا زنان ایرانی اصولاً در مقابل قدرت مردانه‌ی درون خانواده مقاومت می‌کنند یا خیر و اگر مقاومتی هست به چه صورت انجام شده و میزان آن چه قدر است؟ آیا ساختار قدرت در خانواده بر نوع و میزان مقاومت زنان تأثیر دارد؟ و آیا روش اعمال قدرت از طرف مرد می‌تواند بر نوع رفتار زنان در موقعیت فرودستی‌شان مؤثر باشد؟ میزان قدرت زن در حوزه‌های مختلف تصمیم‌گیری در خانواده چطور؟ فرضیه‌ی اصلی این تحقیق این است که بین قدرت مردانه در خانواده و میزان و نوع مقاومت زنان در مواجهه با آن رابطه‌ای معنادار وجود دارد.

مبانی نظری

مدرنیته، مقاومت و زندگی روزمره

در باب منشأ مدرنیته و خاستگاه‌های نظریه‌ی اجتماعی مدرن در معنای دقیق آن باید به مطالعه و تحلیل‌های جامع از دیدگاه‌های اندیشمندان و فلاسفه‌ای چون کانت، هگل^{۱۲} و مارکس^{۱۳} پرداخت. آنچه نزد این متفکران، مشترک و اساسی به شمار می‌رود مفهوم «سوژه‌ی خود تصریح‌گر» است. مفهومی که بیان‌گر دین آن‌ها به رنسانس، اصلاح‌گری و روشن‌گری است (نوذری، ۱۳۸۰: ۹).

حامیان مدرنیته معتقدند که توان‌مندی، استعداد، ظرفیت، قوه‌ی ابتکار و عمل‌کرد عقل و مهارت بشر نامحدود است. تاریخ‌مندی، سبک زندگی، شیوه‌های زیستی و نهادهای اجتماعی بر اساس ایده‌ی پیشرفت شکلی دوباره پیدا کرده‌اند. تفکیک، تجزیه و جدایی در واقع مضامین ثابت در گفتمان نظری مدرنیته به‌شمار می‌روند. ماکس وبر^{۱۴} معتقد بود که جدایی و تفکیک اقتصاد از خانواده کنش اساسی اقتصاد مدرن محسوب

12. Hegel

13. K. Marx

14. Max Weber

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۹۱

می‌شود، اما به تعبیر عام‌تر، اهمیت این تفکیک توسط کانت^{۱۵} بیان شده است. او نوعی تقسیم‌بندی سه‌گانه از عقل ارایه داد (عقل محض، عقل عملی و عقل داوری) که تفکیک و استقلال متقابل و دوجانبه‌ی گفتمان‌های حقیقت، هنجارهای اخلاقی و داوری یا احکام زیبایی‌شناختی را به مثابه بارزترین و قاطع‌ترین ویژگی ذهنیت و کاربست مدرن لحاظ می‌کنند. تمام حوزه‌های زندگی مدرن از نظر وبر تمایلی فزاینده به عقلانی شدن دارند. وجه دیگر عقل‌گرایی عبارت است از حذف یا سرکوب هر چیز غیر عقلانی؛ یعنی هر چیزی که در کار عقل مداخله کند و موجب کاهش کارایی عملی کنش گردد. این عنصر غیر عقلانی در رفتار انسان‌ها شور و شهوت^{۱۶} نام دارد و مانع اصلی حاکمیت عقل محسوب می‌شود. بنابراین عقل مدرن به‌سختی احساسات و شور انسانی را سرکوب و محدود می‌کند. فروید^{۱۷} مهم‌ترین روان‌شناسی است که به این مطلب توجه می‌کند. از نظر او تمدن مدرن «اصل واقعیت» را جای‌گزین «اصل لذت» می‌کند و بر آن است که تمدن مدرن حتماً نارضایتی و مقاومت به بار می‌آورد و تداوم و استمرار آن متضمن عنصر قهر و اجبار ذهنی یا جسمی است. حاکمیت عقل دارای پیامدها و عوارض آسیب‌زای روان‌شناختی است زیرا برای بخشی قابل ملاحظه از نیازهای انسانی اهمیت و اعتباری چندان قابل نیست و آن‌ها را دست‌کم می‌گیرد و ارزش آن‌ها را ناچیز می‌شمارد. به همین دلیل مقاومت در برابر عقلانی شدن به اندازه‌ی خود عقلانیت، ویژگی خاص مدرنیته به‌شمار می‌رود. در کنار هر تعبیر روشن‌فکرانه که علم مدرن و نظرهای کارشناسی فنی و مصالح سیاسی درباره‌ی شوق و اشتیاق وافر بابت چشم‌انداز فکری و دورنماهای مهیج بر انسان‌ها گشوده است، همواره اعتراضی در برابر نابودی فردیت و تأثیرهای اصیل انسانی صورت گرفته است (باومن^{۱۸}، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۷).

در واقع عقلانیت زندگی مدرن آن‌قدر رشد کرده که تهدیدی برای فردیت سوژه ایجاد کرده است. یکی از تبیین‌های این وضعیت را می‌توان در ساختار مدرن زندگی روزمره و تجربه‌های فردی جست‌وجو کرد. وبر این پروبلماتیک را با مفهوم عقلانیت صوری توضیح داد؛ اما راه فراری از چیرگی عقلانیت صوری نمی‌دید و سوژه را در قفس آهنین آن زندانی می‌پنداشت. از نظر زیمل^{۱۹}، مدرنیته، شکل عینیت یافته‌ی فرهنگ مدرن

15 . Kant

16 . Passion

17 . Freud

18 . Bauman

19 . Simmel

است که در پول و با پول تجسم پیدا می‌کند (آزبورن^{۲۰}، ۱۳۸۰: ۶۷). زیمل مفهوم پویا و خلاق مدرنیته را در عناصر بسته و گریخته و مرکزگریز چیزی می‌دید که آن را «زندگی» می‌نامید، به طوری که عنصر جوهری دنیای بیرونی به جریان بی‌وقفه‌ی زندگی تنزل می‌یابد و لحظه‌های گذرا، سریع و متناقض آن جملگی در زندگی ما جمع می‌گردند (نوذری، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

مارکس به‌عنوان مهم‌ترین منتقد سرمایه‌داری بحث رابطه‌ی سوژه و ابژه را در بستری دیگر دنبال کرد و با طرح مفهوم بت‌انگاری کالاها^{۲۱} و از خود بیگانگی نشان داد که عقلانیت ابزاری در دنیای سرمایه‌داری، تا چه اندازه رابطه‌ی سوژه و ابژه را دچار اعوجاج کرده است.

لوکاج^{۲۲} با گسترش این دیدگاه اظهار کرده است که در دوران کنونی تکامل بشر هیچ پرسشی نیست که در تحلیل نهایی با حل معمای ساختار کالا پاسخ داده نشود؛ به عبارت دیگر رابطه و پیوند میان اشخاص به صورت شیء در می‌آید و در نتیجه عینیتی کاذب پدید می‌آید که گرچه عقلانی به نظر می‌رسد، اما تمام نشانه‌های اساسی رابطه‌ی بین انسان‌ها را پنهان می‌کند. او از مفهوم شیء‌وارگی^{۲۳} استفاده می‌کند که مفهوم بسط‌داده شده‌ی بت‌انگاری کالاهای مارکس است. لوکاج معتقد است که مبادله‌ی کالایی و پیامدهای ساختاری آن بر تمام زندگی روزمره تأثیر گذاشته است (کاظمی، ۱۳۸۴: ۹۹).

تلفیق ایده‌آلیسم آلمان با مارکسیسم توسط لوکاج منبع اصلی الهام‌بخش نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت بود. مکتب فرانکفورت با ریشه در فلسفه‌ی هایدگر^{۲۴} و تحت تأثیر لوکاج به انتقاد از صنعت فرهنگ و فرهنگ عامه پرداخت. هایدگر یکی از متفکرانی است که متوجه شد مسائلی که از طرد انسان به‌عنوان سوژه ناشی می‌شود لاجرم برای حل شدن باید به طرف زندگی روزمره ملموس و انضمامی کشانده شود و زندگی روزمره بر خلاف آن چه تصور می‌شود محل وقوع حوادث تکراری و بی‌ارزش نیست، بلکه ساختی است که حتی اگر آدمی قرار است به اصالت برسد باید در متن آن به تعالی دست یابد (لاجوردی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

در همین راستا مکتب فرانکفورت نظریه‌هایی درباره‌ی جامعه‌ی توده‌ای و فرهنگ آن ارائه نمود. از نظر آنان نظام سرمایه‌داری هر روز بیش از پیش به‌صورت جریانی متمرکز درآمد و ساختار اجتماعی آن ریز و

20. Osborne

21. Fetishism

22. Lukacs

23. Reification

24. Heidegger

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۹۳

تجزیه گردیده است. گرچه حوزه‌ی عمومی در قرن ۱۹ به وجود آمده بود، اما با تمرکز امور اقتصادی و تجاری نوعی ایدئولوژی جمع‌گرا ظهور کرد که بر هم‌نوایی و هماهنگی با نظام اجتماعی تأکید داشت و در نتیجه آن، حوزه عمومی از فعالیت می‌ایستد. حوزه‌ی عمومی به شدت ضعیف می‌شود و نمی‌تواند ارزش‌های فردی را تضمین کند. فرد مستقل (سوژه) محو و ناپدید می‌شود. خودآگاهی و فرهنگ از عرصه‌ی کنش‌های انسانی و ارزش‌ها و عمل هدف‌مند دور و بیگانه می‌گردد و رابطه‌ی بین افراد به‌طوری فزاینده به‌صورت رابطه‌ی بین اشیاء درمی‌آید (سوئینگ وود^{۲۵}، ۱۳۸۰: ۴۱۵).

هابرماس^{۲۶} با مطرح کردن استعمار جهان زیست توسط سیستم اجتماعی این دیدگاه را گسترش داد. از نظر هابرماس در دیدگاه مکتب فرانکفورت فعالیت‌های پیچیده و متغیر روزمره‌ی جهان نادیده گرفته شده‌اند و تا سطح واکنش‌های ایدئولوژیک صنعت فرهنگ متمرکز تنزل داده شده‌اند. او به این تقلیل‌گرایی اعتراض کرد. گرچه او هم منتقد مدرنیته است، اما منتقدی خوش‌بین است و سعی دارد با گسترش مفهوم عقلانیت، بحران خرد را در پروژه‌ی مدرنیته از سر بگذرانند. زیست جهان عرصه‌ی عمل انسانی را می‌سازد و استقلال سوژه از طریق زبان و ارتباط هم‌چنان به‌صورت یک امکان باقی می‌ماند. افراد از صلاحیت لازم برای خوداندیشی، فهمیدن و شناخت برخوردار هستند. از نظر هابرماس راه حل خروج از بحران‌های متعدد مدرنیته (بحران عقلانیت، بحران مشروعیت، بحران‌های اقتصادی و بحران انگیزشی) فعال کردن کنش ارتباطی در متن زندگی روزمره است. نظریه‌ی رهایی هابرماس بر اساس الگوی مفاهمه بنا شده است نه تولید. جهان زندگی عبارت است از عرصه‌ی گفت‌وگو آزاد و برابر، عرصه‌ی درک عقلانی و اجماعی هنجاری و بین‌الذاتی. عقلانی شدن جهان زندگی در مفهوم وسیع آن کنش را از ارتباط‌هایی اعوجاج یافته که عقلانیت ابزاری سیستم باعث آن شده است، نجات می‌دهد و سوژه را از بیگانگی رهایی می‌بخشد (سوئینگ وود، ۱۳۸۰: ترنر^{۲۷}، ۲۰۰۳) و این رهایی‌بخشی باید در متن زندگی روزمره و در داخل جهان زندگی صورت گیرد. مافزلی برای اولین بار ارزیابی مثبت ویژگی‌های زندگی روزمره را برجسته کرده است. اثری که در آن او توجه را به قابلیت زندگی روزمره برای مقاومت در برابر عقلانی شدن و حفظ و نگهداری و

25. Swingwood

26. Habermass

27. Turner

سرعت‌بخشی به اجتماعی بودن^{۲۸} جلب می‌کند. دوسرتو^{۲۹} نیز به شیوه‌ای مشابه اعمال معمولی زندگی روزمره و قابلیت آن برای استفاده از وجوه ترکیبی و منطق غیر منطقی زندگی روزمره را برای ضدیت، تخطی و واژگونی فرهنگ‌های مسلط رسمی و عقلانیت تکنیکی تأیید و تصدیق می‌کند (فدرستون، ۱۳۸۱).

متفکران انتقادی از جمله مارکوزه و لوکاچ معتقدند که گرچه طبقات یا اقشاری خاص از جامعه دارای پتانسیل پراکسیس و عمل‌رهایی‌بخش هستند، اما در ابتدا باید به آگاهی یا خودآگاهی برسند و متفکران انتقادی (نخبگان) وظیفه دارند از طریق نقد زندگی و جامعه این آگاهی را ایجاد کنند. اما از نظر دوسرتو مقاومت در زندگی روزمره نوعی عمل‌نخبه‌گرایانه نیست، بلکه مقاومتی است که در نفس زندگی روزمره وجود دارد و در متن کردارهای عادی قابل مشاهده است. همان‌طور که ایده‌ی پیشرفت و عقل‌گرایی در مدرنیته همواره همراه و هم‌گام با انتقاد از اثرهای خرف‌کننده و مصیبت‌بار آن پیش‌رفته‌اند، در زندگی روزمره نیز پذیرش و هم‌نوایی با قدرتی که روزبه‌روز به‌صورتی پنهان‌تر بر همه‌ی شئون زندگی انسان‌ها چنگ انداخته است، همواره همراه با مقاومت بوده است.

مقاومتی که دوسرتو از آن سخن می‌گوید چندان در دسترس و آشکار نیست، بلکه فهم این مقاومت تنها از طریق تفسیری از کردارهای فرهنگی آدمیان ممکن می‌شود. او امر روزمره را قلمرو مقاومت عملی و مجازی می‌بیند. نکته‌ی دیگر این است که دوسرتو برای توضیح مقاومت به‌دنبال نیروی مشخص یا طبقه‌ای نمی‌گردد که بخواهد تغییری انجام دهد، بلکه پراکسیس در کردارهایی معمولی و متنوع متجلی می‌شود که در متن زندگی روزمره جاری است. همان‌طور که قدرت از رنگی به رنگ دیگر درمی‌آید و از میدانی به میدان دیگر تغییر موضع می‌دهد نیروی مقاومت نیز دائماً از جبهه‌ای به جبهه‌ی دیگر نقل مکان می‌کند و در چهره‌های گوناگون رخ می‌نماید و قدرت و مقاومت یک بازی پیچیده را آغاز می‌کنند. اولین قدم دوسرتو برای فهم مقاومت در زندگی روزمره، ایجاد تمایز بین استراتژی و تاکتیک در کنش روزمره است. استراتژی، برخاسته از نوعی مناسبات قدرت است که با مفاهیم مالکیت و مکان فهم می‌شود اما تاکتیک، برآورد و تخمینی است که نمی‌توان آن‌را به‌عنوان امری واقعی (استقرار نهادی و فضایی) فرض کرد. از این‌رو نمی‌توان مرز آن‌را با «دیگری» به‌عنوان کلیت و موجودیتی عینی مشخص کرد (کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۱۱).

28. Sociality

29. De Certeau

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۹۵

در واقع تاکتیک، هنر ضعفاست. ضعفا که در مناسبت‌های قدرت و استراتژی‌های آشکار آن قرار گرفته‌اند به دنبال فرصت‌هایی می‌گردند که در چارچوب نظم موجود برای دستیابی به هدف خود ناگهان ابتکار عمل را به دست گیرند و شگفتی بیافرینند. برای آن‌ها امکان‌پذیر است که جایی باشند که کسی انتظار آن را ندارد. بنابراین؛ تاکتیک، لحظه‌ای و ابتکاری است. قدرت‌ها تا وقتی دیده شوند باقی می‌مانند. هر چه قدرت کمتر قابل مشاهده باشد بیشتر به سمت تبدیل شدن به تاکتیک پیش می‌رود (دوسرتو، ۱۹۸۰: ۷-۶). دوسرتو از عزل قدرت سخن می‌گوید؛ عزلی که نه به معنای واژگون‌سازی است، بلکه به این معنا است که قدرت، دیگر از توان تحمیل اراده‌ی خود بر ضعفا برخوردار نیست. البته گسترش شبکه‌ی انضباطی قدرت در جامعه و طفره رفتن امر روزمره از تقلیل یافتن در آن‌ها باید هم‌زمان ببینیم. تعامل تاکتیک و استراتژی همین امر را نشان می‌دهد. تاکتیک‌ها به جای تضاد مستقیم از طریق کنار آمدن عمل می‌کنند. دوسرتو از کنار آمدن به‌عنوان هنر هم‌زیستی سخن می‌گوید و در واقع نوعی مقاومت است که در حوزه‌ی فرهنگ به شکل مبارزه برای معنا متبلور می‌شود. مبارزه‌ای که در آن طبقات حاکم تلاش می‌کنند معانی تأمین‌کننده‌ی منافع خود را به‌صورت عرف عام جامعه و طبیعی جلوه دهند در حالی که طبقات فرودست در مقابل این روند به روش‌ها و میزانی مختلف مقاومت می‌کنند و می‌کوشند معانی‌ای به‌وجود آورند که در خدمت منافع خودشان باشد (کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

مقاومت و زنان

بر خلاف آن‌چه به‌نظر می‌آید، زندگی روزمره از منظرهای مختلف متفاوت دیده می‌شود (حداقل از دید جنسیتی) و معانی آن به هیچ روی بدهی نیست (چنی، ۲۰۰۲: ۶). پروبلماتیک زندگی روزمره در بستری مدرنیته مطرح شده است که بیشتر روایتی مردانه از تغییرهای اجتماعی است. نمونه‌ی جامعه‌ی مدرن، انسان پرسه زن و ولگرد است؛ کسی که رو به‌سوی آینده‌ای مبهم و تاریک دارد و از گذشته بریده و با این همه معترض است. اما این پرسه زن، مذکر است و تجربه‌ی او تجربه‌ی مردانه است. وجه مشترک مضامین آثار نویسندگان مختلف درباره‌ی مدرنیته بیشتر بیان‌گر دغدغه‌ی خاطر و توجه آن‌ها به دنیای عمومی کار، سیاست و زندگی شهری است و البته این‌ها در واقع همان حوزه‌هایی هستند که زنان همواره از حضور جدی و فعال در آن‌ها محروم بوده‌اند یا این‌که عملاً حضوری نامرئی و پنهان داشته‌اند. فرایند عقلانی شدن وبری در کارخانه‌ها، اداره، بخش دولتی و دستگاه‌های حکومتی اعمال شده است که همه‌ی آن‌ها توسط مردان و برای منافع و مصالح آن‌ها اداره می‌شوند. به‌علاوه بسط و گسترش نظام بروکراتیک و کارخانه‌ها با فرایند

تفکیک حوزه‌ها و محدود ساختن هر چه بیشتر زنان به حوزه‌ی خصوصی منزل و حومه مصادف شد. گرچه زنان در عرصه‌های عمومی نیز کار می‌کردند، اما ایدئولوژی جای‌گاه زنان در محدوده‌ی خانواده، در سراسر پیکره‌ی جامعه نفوذ کرده بود. بنابراین، حوزه‌ی عمومی علی‌رغم حضور زنانی چند در بخش‌های کنترل‌شده و تحت مراقبت آن، قلمرو مردان و حوزه‌ای مذکر بود تا آن‌جا که تجربه‌ی مدرن در حوزه‌ی عمومی اساساً تجربه‌ای مردانه است (ولف^{۳۰}، ۱۳۸۰: ۴۳۸-۴۳۷).

مدرنیته همراه با فرایندهای اساسی و بنیادی رشد کرده است که یکی از آن‌ها فردگرایی^{۳۱} است که ریشه در فلسفه‌ی روشن‌گری دارد. گیدنز هویت فردی و محقق ساختن خویشتن با استفاده از امکانات ساختاری جامعه‌ی مدرن را از جمله پیامدهای کیفیت بازتابندگی مدرنیته می‌داند (گیدنز^{۳۲}، ۱۳۷۸).

مدرنیته، هم زنان و هم مردان را تحت تأثیر قرار داده است، اما از لحاظ تاریخی تجربه‌ی فردیت زنانه و مردانه تفاوتی چشم‌گیر دارند. ریتا لیلستروم^{۳۳} جامعه‌شناس و فمینیست سوئدی این روند دوگانه را تصویر کرده است. زمانی که تقسیم کار خانگی بر اثر گسترش کار مزدگیری و اشتغال در اجتماع دست‌خوش تغییر شد، نخست مردان بودند که به هویت شخصی دست یافتند. زنان به مثابه همسر، مادر و کدبانو نقش درهم تنیده و مکمل مرد را ادامه دادند، اما مردان علاوه بر نقش شوهر و پدر به‌عنوان فردی شاغل و شهروندی آزاد فردیت یافتند. اما فرایندهای مدرنیته عام بودند و بازارهای سرمایه‌داری نمی‌توانستند از کار کم‌هزینه‌ی زنان صرف‌نظر کنند. زنان با اشتغال در بازارهای کار موفق شدند هویتی غیر از هویت خانوادگی به‌دست آورند. این فردیت با استقلال مالی، خودآگاهی و ضعیف کردن تلقی سنتی از زنان همراه شد و از این رو رشد فردگرایی در زنان به چالش با نقش مردان منجر شد. قرائت رسمی پدرسالار از تفکیک فضای عمومی و خصوصی و نقش‌های جنسیتی و انتظارات فرهنگی نقش در این فضاها مستلزم نقش تبعی و غیر مستقل زنان است. لذا فردیت زنان باید با این ساختار ایدئولوژیکی درافتد. زن بودن در کشمکش دائمی بین توجه به «خود» و مراقبت و نگهداری از «دیگری» به‌سر می‌برد. امری که به‌صورت کیفی، فردگرایی در زنان و مردان را متفاوت ساخته است. مردان فردگرایی را با ایجاد فاصله بین «خود» و «دیگری» و جدایی هر چه بیشتر زندگی خصوصی و عمومی خود عملی کرده‌اند، حال آن‌که استقلال و فردیت زنان مستلزم استقلال و

30. WOLF

31. Individualism

32. Giddens

33. Rita Liljestrom

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۹۷

جدایی از مردان است که با نقش آن‌ها در خانواده چالش می‌کند. به‌علاوه، فردیت زنانه با زیر سؤال بردن تمایز مرزهای خصوصی و عمومی نیز همراه بوده است. به‌عبارت دیگر زنان به منظور استقلال و تأمین حقوق خود خواستار مداخله‌ی اجتماع در حریم خصوصی (منع خشونت در خانواده، تقسیم کار عادلانه در خانه و مراقبت از فرزند، مزدی کردن کار خانگی و غیره) شدند. (لیلستروم به نقل از درویش‌پور، ۱۳۸۶).

مردان و زنان ممکن است به‌طور یکسان در خصوصی‌شدن شخصیت، گمنامی و کنار رفتن از زندگی عمومی سهیم باشند، اما خطی که به‌طور فزاینده و به‌گونه‌ای دقیق بین عمومی و خصوصی ترسیم شده است خطی است که زنان را به حوزه‌ی خصوصی محدود ساخته است. در حالی که مردان از آزادی رفت و آمد در میان ازدحام، کافه‌ها و مکان‌های عمومی برخوردار بودند، زنان امکان حضور در جامعه یا حتی در پناه بردن به انزوا یا گریز به خلوت و تنهایی عمومی از حقوقی یکسان برخوردار نیستند. علت نامریی بودن زنان یا حضور کم‌رنگ زنان مولود سه علت است: (۱) ماهیت و سرشت تحقیق جامعه‌شناختی که عمدتاً تحت سیطره و در انحصار مردان بوده و معطوف به حوزه‌های عمومی کار، سیاست و بازار است (۲) برداشت نسبتاً جانب‌دارانه از مفهوم مدرنیته که تا حدودی بسیار با تجربه در عرصه‌ی عمومی یکسان تلقی می‌شود و گرچه تغییرهای آن در زندگی اجتماعی تا حدودی بر همه‌ی افراد -صرف‌نظر از جنسیت و طبقه- تأثیر گذاشت، اما اصولاً در مورد حوزه‌ی خصوصی بی‌تأثیر است و بالاخره (۳) واقعیت جای‌گاه زنان در جامعه که به مراتب پیچیده‌تر از صرف محبوس یا محصور بودن آن‌ها در منزل است و با توجه به طبقات اجتماعی مختلفی که در آن به‌سر می‌برند و حتی با توجه به مناطق جغرافیایی، با هم فرق می‌کنند (ولف، ۱۳۸۰: ۴۵۰-۴۴۵).

هدف اصلی متفکران انتقادی در طرح مسئله‌ی زندگی روزمره این بود که روشی بیابند تا پراکسیس یا عمل‌رهای بخش در جهان زندگی گسترش یابد و سوژه را از بند بیگانگی و شیء‌انگاری رها کند و این کار را در متن زندگی روزمره عملی می‌دانستند، اما چگونه می‌توان بین نظریه‌ی انتقادی و پراکسیس رابطه برقرار کرد؟ لوکاج گرچه مقاومت در برابر آگاهی شیء‌واره را منتفی نمی‌دانست، اما آن را پراکسیسی فوق‌العاده پیچیده می‌دانست. زیمل نیز از بیان امکان مقاومت در زندگی روزمره طفره نمی‌رود، اما لوکاج تنها طبقه‌ی کارگر را قادر به انجام این پراکسیس می‌دانست. وقایع قرن بیستم نشان داد که طبقه‌ی کارگر آن پتانسیل انقلابی را ندارد که تصور می‌شد، بنابراین متفکران انتقادی، گروه‌های دیگری از جمله دانشجویان و زنان را واجد توانایی انقلابی و تغییر زندگی روزمره می‌دانند. مارکوزه معتقد است که دانشجویان و زنان می‌توانند بدون آن که در دام کلیت شیء‌واره‌ی زندگی روزمره بیافتند آن‌را به نقد بکشند (کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

در طول قرن بیستم، با اوج‌گیری موج‌های دوم و سوم فمینیسم به تجربه‌های متمایز زنان بیشتر توجه شد. نظریه‌ی دیدگاه فمینیستی^{۳۴} معتقد است که دیدگاه زنان نسبت به دیگران ممتاز است. اگر ما برای درک مردم باید با شرایطی آغاز کنیم که مردم تحت آن شرایط، نیازهای روزانه‌شان شامل غذا، پوشاک و مسکن را برآورده می‌کنند، معرفت‌شناسی مارکسیستی در ممتاز دانستن دیدگاه کارگران یک صحنه‌ی بسیار اساسی تولید را از قلم انداخته است؛ جایی که ارضای نیازهای مردم مستقیماً انجام می‌شود به‌خصوص نیازهای داخلی. کار زنان، هم در کار دست‌مزدی و هم در کار خانگی، آن‌ها را در دنیایی نگه می‌دارد که مستقیماً به ارضای نیازها «در فرایندی عینی و متغیر که متضمن قابلیت‌هایی بسیار است» مشغول هستند (اسپراگ^{۳۵} و کوبریتوویز^{۳۶}، ۱۹۹۹).

اسمیت^{۳۷} نشان می‌دهد که زنان مرزهای بین دیدگاه‌ها را در زندگی روزانه‌شان می‌نورددند. تقسیم کار جنسیتی، هم در جامعه‌شناسی و هم بین کارهای خانگی و تخصصی، بین ابزاری که با آن می‌توانیم دنیای اجتماعی را درک کنیم و کار واقعی که دنیای اجتماعی را در جریان نگاه می‌دارد، یک شکاف ایجاد کرده است. این امر به ما اجازه می‌دهد جامعه‌شناسی را نهادی مردانه بدانیم که نقش اعمال خارجی را بازی می‌کند که ما با استفاده از آن سازمان‌یافته و مدیریت می‌شویم؛ یعنی آن‌چه اسمیت آن را «روابط سلطه» می‌نامد. سازمان تخصصی کار باعث می‌شود مردان بر دنیای مفهومی تمرکز داشته باشند و موجودیت جسمانی خود را فراموش کنند. این امر فقط به این دلیل امکان‌پذیر است که زنان نیازهای انسانی آن‌ها و فرزندان‌شان را برآورده می‌کنند. به همین ترتیب زنان، در حال کار، اشکال مادی کار مفهومی مردان را فراهم می‌کنند؛ کارهای دفتری، مصاحبه‌ها، نگهداری از بیماران و غیره. به همین دلیل است که مردان در دنیای زود گذر تصورات انتزاعی زندگی می‌کنند. واقعیت معمول موجودیت فیزیکی هرگز به فکرشان خطور نمی‌کند و تفکرات‌شان جدا و بی‌ارتباط با واقعیت باقی می‌ماند. زنان شکاف بین این دنیای گذرا و دنیای واقعی عمل انسانی را می‌نورددند و نیازهای غیر قابل اجتناب این مردان را برآورده می‌کنند. هر چه زنان در این کار بهتر عمل کنند بیشتر برای مردان نامریی می‌شوند زیرا مردان آن‌را بدیهی می‌انگارند و اقتدار خود را در این فرایند افزایش می‌دهند. نتیجه‌ی این فرایند نوعی جامعه‌شناسی است که با زندگی اجتماعی بیگانه است (اسمیت، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ به نقل از اسپراگ و کوبریتوویز، ۱۹۹۹).

34. Feminist Standpoint Theory

35. Joey Sprague

36. Diane Kobrytowicz

37. Smith

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۹۹

خانواده چارچوبی مفید است که در آن پویایی‌های جنبه‌های متغیر زندگی روزمره با روشنی بیشتری ایجاد می‌شوند. خانواده به‌وسیله‌ی کنش روزمره مانند نوعی هادی عمل می‌کند که منابع در دسترس عام و سیستم‌های نشانه در آن به تجربه‌ی شخصی ترجمه می‌شود و از این طریق بین سپهرهای عمومی و خصوصی واسطه‌گری می‌کند. علاوه بر آن، این فرایند را به‌صورت عکس نیز اجرا می‌کند به‌طوری‌که از اساس و از طریق رسانه‌ها به‌صورت یک لنز برای دیدن محیط بزرگ‌تر عمل می‌کند. در این معنا است که می‌توان گفت خانواده می‌تواند چارچوبی باشد برای مرحله‌بندی زندگی روزمره (چنی، ۲۰۰۲: ۶۵).

از آن‌جا که به‌صورت سنتی و در جریان جامعه‌پذیری جنسیتی، زنان بیشتر برای نقش‌های داخل خانوادگی تربیت می‌شوند بنابراین تشویق می‌شوند که بر امور عملی زندگی روزمره تمرکز و به آن فکر کنند. کوزر^{۳۸} (۱۹۸۶) اشاره می‌کند که وابسته بودن به گم‌نیشافت خانواده به این معنا است که زنان به خانه وابسته‌اند و از فضای فیزیکی کمتر استفاده می‌کنند و این محدودیت و تعهد فضای اجتماعی آن‌ها را نیز محدود می‌کند.

در جامعه‌ی سنتی ایران در کمتر از یک قرن پیش، زنان به‌ندرت در مکان‌های عمومی ظاهر می‌شدند و در صورت ضرورت نیز حضور یک مرد با آن‌ها لازم بود. زنان فقط در مکان‌های شخصی یا مکان‌هایی که اصولاً از وجود مردان عاری بود (مسجد، حمام و قبرستان) می‌توانستند آزادانه حاضر شوند. با شکل‌گیری جامعه‌ی جدید، رفتن به خرید یکی از اولین بهانه‌هایی بود که می‌توانست زن را در عرصه‌ی عمومی فعال کند. امروزه چنین حضوری بین کار مفید و فراغت در نوسان است یعنی در حالی‌که زن برای منزل خرید می‌کند، می‌تواند تفریح کند و زمان آزاد خود را در جامعه‌ی واقعی داشته باشد. این واقعیت که زنان کمتر بدون وجود هم‌راه به خرید می‌روند نشان می‌دهد که آن‌ها امکان حضور در مکان‌های عمومی را تبدیل به فرصتی برای ایجاد دوستی و روابط اجتماعی کرده‌اند (کاظمی و اباذری، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۵).

زنان علاوه بر این که مکان‌های اجتماعی زیادی را در اختیار گرفته‌اند، در مشاغل رسمی و مزدبگیر نیز حضور دارند و فرایندهای هویت‌بخش مدرنیته را تجربه کرده‌اند. با این همه، این عرصه‌ها چه در سپهر خصوصی (خانه و خانواده) و چه عمومی (کار، مکان‌های عمومی جامعه) خالی از مناسبات قدرت نیست و سایه‌ی سنگین مردسالاری بر آن حکومت می‌کند. محدودیت فضای اجتماعی زنان و تمرکز آن در خانواده در حالی است که ساختار قدرت در حوزه‌ی خصوصی باز هم به نفع زنان نیست و آن‌ها در این حوزه هم در موضع فرودستی هستند.

زن در خانواده و محل کار به علت مؤنث بودن در موضع وابستگی و فرمان برداری نگه داشته شده است. این تبعیض در سلسله مراتب خانواده اثر زبان بخش خود را از سوی بر تربیت دختران و وضعیت آن‌ها در مرتبه‌ی تابع و وابسته در دور جدید در منزل پدر و بعد از آن در منزل همسر و از دست دادن فرصت‌های رشدی به واسطه‌ی روابط تبعیض آمیز باقی می‌گذارد. و از سوی دیگر مرتبه‌ی فرودستی مادران در خانه و فقدان شخصیت و هویت مستقل و پویا در آن‌ها موجب تربیت فرزندان وابسته و غیر خلاق می‌شود. در خانواده‌های سنتی ایرانی مردان در همه‌ی امور تصمیم می‌گیرند و کنترل و اداره‌ی امور منزل به عهده‌ی آن‌ها است و زن‌ها فقط در ارتباط با مردان فقط نقش تابع دارند (ذوالفقارپور و دیگران، ۱۳۸۳).

دوسرتو اشاره کرده است که فرودستان معمولاً در مقابل اعمال قدرت فرادستان و استراتژی‌هایی آن‌ها مقاومت می‌کنند و این مقاومت در اعمال زندگی روزمره خود را نشان می‌دهد. از آن‌جا که امور منزل و خانواده در حوزه‌ی زندگی روزمره قرار می‌گیرد، مقاومت به این معنا در آن معنادار است و می‌توان آن را مطالعه کرد.

روش تحقیق

داده‌های این مقاله بر اساس پیمایشی گردآوری شده است که در میان زنان متأهل شیراز انجام شده و ابزار جمع‌آوری داده‌ها پرسش‌نامه بوده است. برای اندازه‌گیری ساختار قدرت از ابزار به کاررفته توسط مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) استفاده شده است. این ابزار، ساختار قدرت را در سه بُعد: میزان تقارن قدرت، حوزه و قلمرو قدرت و شیوه‌ی اعمال قدرت اندازه‌گیری کرده است. در تحقیق حاضر از این ابزار با تغییری مختصر در ادبیات و تعداد گویه‌ها (۱ گویه حذف شده است) استفاده شده است. کدگذاری طوری انجام شده است که در همه‌ی موارد، نمره‌ی بالاتر برتری زنان را نشان می‌دهد. برای اندازه‌گیری میزان و نوع مقاومت، چون در این مورد ابزاری وجود نداشت، ابتدا یک مطالعه‌ی کیفی - اکتشافی طراحی شد. طی این مطالعه‌ی اولیه ۸ مصاحبه‌ی عمیق انجام شد. مصاحبه‌ها پیاده و تحلیل شدند و با استفاده از نتایج آن ۳۶ مورد در قالب طیف‌های سه‌قسمتی برای اندازه‌گیری مقاومت طراحی شد و هم‌راه با ابزار مربوط به ساختار قدرت در اختیار ۶۰ نفر از جامعه‌ی آماری در دو منطقه‌ی اقتصادی - اجتماعی (بالا و پایین) قرار گرفت. نتایج به دست آمده برای طیف ساختار قدرت، با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ و برای ابزار مقاومت، با استفاده از تحلیل عاملی بررسی شدند. نتایج تحلیل عاملی، ۵ عامل و ۳۴ گویه را به دست داد (ر.ک. جدول پیوست مقاله) جدول (۱)

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۱۰۱

نتایج به دست آمده از آمار آلفای کرونباخ را برای گویه‌های مربوط به ابزار ساختار قدرت و میزان و نوع مقاومت به تفکیک ابعاد آن‌ها نشان می‌دهد.

جدول (۱) ضرایب آلفای کرونباخ برای تخمین پایایی طیف‌ها

ضریب آلفا	تعداد گویه	آزمون متغیر
۰/۷۵	۱۲	زن محوری
۰/۷۶	۹	قدرت مجاب‌سازی شوهر
۰/۷۸	۱۳	حوزه‌های تصمیم‌گیری
۰/۸۵	۳۴	میزان قدرت زن
۰/۸۳	۱۰	عامل یک: لج‌بازی
۰/۸۰	۹	عامل دوم: مقاومت مستقیم
۰/۷۳	۷	عامل سوم: از زیر کار در رفتن
۰/۷۴	۴	عامل چهارم: قدرت جنسی
۰/۶۷	۵	عامل پنجم: بی‌توجهی به شوهر

جامعه‌ی آماری تحقیق زنان متأهل شیراز بودند که حداقل ۳ سال از ازدواج آن‌ها گذشته باشد و بیش از ۶۰ سال سن نداشته باشند. حجم نمونه با توجه به جدول لین با اطمینان ۹۵ درصد، آلفای ۰/۰۵ و p و q مساوی ۰/۵ تعداد ۳۸۲ نفر تعیین شد. برای جلوگیری از کاهش نمونه، تعداد ۴۰۰ پرسش‌نامه تکمیل و در نهایت، داده‌های ۳۸۹ مورد از آن‌ها وارد نرم‌افزار SPSS۱۶ شد. در نمونه‌گیری با توجه به مناطق هشت‌گانه‌ی شیراز، بلوک‌هایی انتخاب و در هر بلوک با تعیین تصادفی مبدأ نمونه‌گیری به صورت سیستماتیک از خانه‌ها نمونه گرفته و در هر خانه از فرد واجد شرایط اطلاعات اخذ شده است.

یافته‌ها

پاسخ‌گویان تحقیق دارای حداقل ۲۰ و حداکثر ۵۵ سال سن بوده‌اند (میانگین = ۳۶/۵۳ سال) و حداقل ۳ و حداکثر ۴۱ سال از ازدواج آن‌ها می‌گذشته است (میانگین = ۱۶/۵۲ سال). آن‌ها در خانواده‌های ۲ تا ۱۴ نفره زندگی می‌کردند (میانگین = ۴/۰۶ نفر) و حداقل ۱۱ و حداکثر ۴۰ سال در موقع ازدواج سن داشته‌اند (میانگین = ۱۹/۸۱ سال). میانگین اختلاف سنی پاسخ‌گویان با همسرشان ۵/۷۸ سال بوده است. اکثر پاسخ‌گویان

تحقیق (۴۱/۵ درصد) در حد دیپلم تحصیل کرده بودند، ۲۵/۸ درصد در سطح راهنمایی و دبیرستان و ۱۹ درصد نیز فوق دیپلم و لیسانس داشته‌اند (میان‌ه=دیپلم).

جدول (۲) توصیف متغیرهای اندازه‌گیری شده در بخش میزان قدرت

متغیر	آزمون	فراوانی	حداقل	حداکثر	میانگین	انحراف معیار	واریانس
زن محوری	۳۶۷	۱۹	۵۸	۳۸/۶۹	۷/۰۱	۴۹/۲۱	
قدرت مجاب‌سازی شوهر	۳۷۵	۹	۴۵	۲۸/۵۹	۵/۹۸	۳۵/۷۷	
تصمیم‌گیری	۳۸۱	۱۵	۷۴	۴۳/۵۱	۷/۰۸	۵۰/۱۸	
میزان قدرت زن	۳۶۷	۱۹	۵۸	۳۸/۶۹	۷/۰۱	۴۹/۲۱	

جدول (۳) توصیف متغیرهای اندازه‌گیری شده در بخش میزان مقاومت زنان

متغیر	آزمون	فراوانی	حداقل	حداکثر	میانگین	انحراف معیار	واریانس
لج‌بازی	۳۸۸	۰	۱۴	۲/۷۷	۳/۰۷	۹/۴۲	
مقاومت مستقیم	۳۸۷	۰	۱۷	۶/۶۰	۳/۵۳	۱۲/۵۷	
از زیر کار در رفتن	۳۸۷	۰	۱۴	۳/۳۵	۲/۵۵	۶/۴۹	
استفاده از قدرت جنسی	۳۸۸	۰	۸	۲/۲۰	۱/۸۵	۳/۴۲	
بی‌توجهی به شوهر	۳۸۸	۰	۸	۲/۹۷	۱/۹۵	۳/۸۱	
میزان مقاومت زن	۳۸۵	۰	۴۸	۱۷/۸۶	۹/۹۱	۹۸/۲۴	

نتایج موجود در جدول شماره (۲) نشان می‌دهد که در بخش زن محوری میانگین به‌دست‌آمده از میانگین اسمی (۳۶) بیشتر است. در قدرت مجاب‌سازی شوهر نیز میانگین از میانگین اسمی (۲۷) بیشتر است. در بخش تصمیم‌گیری میانگین به‌دست‌آمده بسیار بیشتر از میانگین اسمی طیف (۳۹) است. بنابراین میانگین میزان قدرت زنان در کل بالاتر از متوسط اسمی طیف بوده است، اما در مورد میزان مقاومت، در همه‌ی مؤلفه‌های به‌دست‌آمده میانگین پایین‌تر از مقدار اسمی طیف بوده است. میانگین میزان مقاومت در کل نیز زیر مقدار اسمی میانگین است.

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۱۰۳

جدول (۴) توزیع فراوانی میزان قدرت پاسخ‌گویان در خانواده

متغیر	آزمون		کم		متوسط		زیاد	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
زن محوری	۲۹	۷/۹	۲۵۷	۷۰	۸۱	۲۲/۱		
قدرت مجاب‌سازی شوهر	۳۲	۸/۵	۲۴۷	۶۵/۹	۹۶	۲۵/۶		
تصمیم‌گیری	۲۱	۵/۵	۲۸۱	۷۴/۱	۷۷	۲۰/۳		
میزان قدرت زن	۱۲	۳/۱	۲۷۶	۷۷/۹	۶۶	۱۸/۷		

جدول (۵) توزیع فراوانی میزان مقاومت پاسخ‌گویان در خانواده

متغیر	آزمون		کم		متوسط		زیاد	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
لج‌بازی	۳۳۵	۸۶/۱	۵۳	۱۳/۷	-			
مقاومت مستقیم	۱۰۹	۲۸	۲۰۲	۵۲/۲	۷۶	۱۹/۶		
از زیر کار در رفتن	۳۷۱	۷۰	۱۱۱	۲۸/۷	۵	۱/۳		
استفاده از قدرت جنسی	۲۲۳	۵۷/۵	۱۵۱	۳۸/۹	۱۴	۳/۶		
بی‌توجهی به شوهر	۱۷۴	۴۴/۸	۱۷۰	۴۳/۸	۴۴	۱۱/۳		
میزان مقاومت زن	۶۲	۱۶/۱	۱۲۲	۳۱/۷	۱	۰/۳		

جدول (۴) این امر را به‌گونه‌ای آشکارتر نشان می‌دهد. میزان قدرت زنان در خانواده، در تقریباً ۷۸ درصد از خانواده‌ها، در حد متوسط بوده است و فقط در ۳/۱ درصد از آن‌ها قدرت زن کم بوده است. در مورد مقاومت می‌توان مشاهده کرد که در ۶۸/۱ درصد موارد، مقاومت در حد کم به‌دست آمده است اما در ۳۱/۷ درصد در حد متوسط و در ۰/۳ درصد نیز مقاومتی زیاد از طرف زنان انجام می‌گرفته است. تحلیل‌های آماری نشان می‌دهد که میزان قدرت زن در خانواده برای زنان شاغل و خانه‌دار متفاوت است و به‌جز قدرت تصمیم‌گیری، در بقیه ابعاد قدرت تفاوتی معنادار بین زنان شاغل و خانه‌دار وجود دارد. اما در مورد مقاومت هیچ‌گونه تفاوت معنادار میان زنان شاغل و خانه‌دار مشاهده نمی‌شود.

جدول (۶) آزمون مقایسه‌ی میانگین میزان قدرت در خانواده نسبت به وضعیت اشتغال

Sig T	T	انحراف معیار	میانگین	فراوانی	مقوله‌ها	شاخص
						متغیر
-۰/۰۰۰	-۳/۷۳	۶۱/۸۰	۳۸/۰۳	۲۹۵	خانه‌دار	زن محوری
		۷/۳۹	۴۱/۷۰	۶۷	شاغل	
-۰/۰۲۹	-۲/۲۲	۶/۰۵	۲۸/۳۱	۳۰۳	خانه‌دار	قدرت مجاب‌سازی
		۵/۵۲	۳۰/۰۰	۳۷	شاغل	
-۰/۲۳۸	-۱/۱۸	۶/۹۵	۴۳/۲۳	۳۰۹	خانه‌دار	تصمیم‌گیری
		۷/۳۳	۴۴/۰۰	۶۷	شاغل	
-۰/۰۰۳	-۳/۰۱	۱۵/۲۵	۱۰۹/۷۷	۲۸۵	خانه‌دار	میزان قدرت
		۱۵/۳۶	۱۱۶/۲۱	۶۳	شاغل	

جدول (۷) آزمون مقایسه‌ی میانگین میزان مقاومت زن در خانواده نسبت به وضعیت اشتغال

Sig T	T	انحراف معیار	میانگین	فراوانی	مقوله‌ها	شاخص
						متغیر
-۰/۹۵۲	-۰/۰۶۰	۳/۰۹	۲/۷۵	۳۱۴	خانه‌دار	لج‌بازی
		۳/۰۶	۲/۷۸	۶۹	شاغل	
-۰/۴۳۴	-۰/۷۸۴	۳/۵۹	۶/۵۳	۳۱۳	خانه‌دار	مقاومت مستقیم
		۳/۴۰	۶/۸۹	۶۹	شاغل	
-۰/۳۲۵	-۰/۹۸۵	۲/۴۷	۳/۳۹	۳۱۳	خانه‌دار	از زیرکار در رفتن
		۲/۹۵	۳/۶۲	۶۹	شاغل	
-۰/۶۲۱	۰/۵۲۴	۱/۷۸	۲/۲۲	۳۱۴	خانه‌دار	قدرت جنسی
		۲/۱۲	۲/۰۷	۶۹	شاغل	
-۰/۱۷۴	-۱/۳۶۱	۱/۹۴	۲/۹۱	۳۱۴	خانه‌دار	بی‌توجهی
		۲/۰۱	۳/۲۶	۶۹	شاغل	
-۰/۴۵۹	-۰/۷۴۱	۹/۸۹	۱۷/۶۵	۳۱۱	خانه‌دار	مقاومت کلی
		۱۰/۲۰	۱۸/۶۴	۶۹	شاغل	

میزان قدرت زن در خانواده فقط با تحصیلات شوهر رابطه‌ای مثبت و معنادار نشان داده است و با بقیه‌ی متغیرها رابطه‌ای معنادار نداشته است. مؤلفه‌ی زن محوری علاوه بر تحصیلات شوهر، با سن ازدواج به صورت مستقیم و با مدت ازدواج به صورت منفی رابطه نشان داده است؛ یعنی هر چه زن در سنی بالاتر ازدواج کند ساختار قدرت به سوی زن محوری گرایش بیشتری دارد، اما هرچه از ازدواج می‌گذرد این قدرت تضعیف می‌شود. اما همبستگی زن محوری با مدت ازدواج، با کنترل سن ازدواج از بین می‌رود و رابطه بی‌معنا می‌شود.

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۱۰۵

قدرت مجاب‌سازی نیز فقط با تحصیلات شوهر رابطه‌ای مثبت و معنادار دارد؛ یعنی شوهران تحصیل کرده بیشتر سعی می‌کنند در امور خانوادگی موافقت همسران‌شان را جلب کنند.

جدول (۸) همبستگی پیرسون بین مؤلفه‌های میزان قدرت زن در خانواده و متغیرهای زمینه‌ای

متغیر قدرت ویژگی فردی	زن محوری	قدرت مجاب‌سازی	تصمیم‌گیری	قدرت کلی زن
سن	-۰/۰۸۵	-۰/۰۹۱	۰/۰۴۰	-۰/۰۴۵
مدت ازدواج	-۰/۱۳۰*	-۰/۱۰۶*	۰/۰۵۹	-۰/۰۵۶
بعد خانواده	-۰/۰۹۵	-۰/۰۸۲	-۰/۰۰۱	-۰/۰۲۷
سن ازدواج	۰/۱۰۹*	-۰/۰۶۰	-۰/۰۶۱	۰/۰۲۳
اختلاف سن	-۰/۰۹۱	-۰/۰۷۳	-۰/۰۱۱	-۰/۰۷۷
تحصیلات شوهر	۰/۲۵۹**	۰/۲۲۲**	۰/۰۹۶	۰/۲۵۴**

یک ستاره به معنای معناداری در سطح ۹۵ درصد اطمینان و دو ستاره به معنای معناداری در سطح ۹۹ درصد اطمینان است.

مقاومت مستقیم با سن و مدت ازدواج رابطه‌ای منفی و معنادار نشان داده است به این معنا که هر چه زمانی بیشتر از ازدواج گذشته باشد از میزان مقاومت مستقیم زن در خانواده کاسته می‌شود. با توجه به همبستگی سن و مدت ازدواج، این رابطه با کنترل سن نیز مطالعه شده است که در این صورت رابطه‌ی مدت ازدواج و میزان مقاومت مستقیم معنادار نیست. مقاومت به صورت از زیر کار در رفتن نیز با سن رابطه‌ی مثبت و معنادار نشان داده است به این معنا که هر چه سن زنان بالاتر رفته است از این شکل مقاومت بیشتر استفاده شده است. به علاوه، بین بعد خانواده و میزان این نوع مقاومت نیز یک رابطه‌ی مثبت ضعیف و معنادار مشاهده می‌شود. بین میزان استفاده از قدرت جنسی و تحصیلات شوهر نیز رابطه‌ی منفی و معنادار دیده می‌شود. در واقع، زنان در مقابل مردان تحصیل کرده‌تر کمتر از این نوع مقاومت استفاده می‌کنند.

جدول (۹) همبستگی پیرسون بین مؤلفه‌های میزان مقاومت زن در خانواده و متغیرهای زمینه‌ای

میزان مقاومت متغیر زمینه‌ای	لج‌بازی	مقاومت مستقیم	از زیر کار در رفتن	قدرت جنسی	بی‌توجهی	مقاومت کلی
سن	-۰/۰۸۴	-۰/۱۲۳*	۰/۱۱۷*	-۰/۰۵۶	۰/۰۵۹	۰/۰۳۴
مدت ازدواج	۰/۰۴۵	-۰/۱۳۹*	-۰/۰۸۸	-۰/۰۴۸	۰/۰۶۰	۰/۰۱۲
بعد خانواده	۰/۰۱۶	-۰/۰۵۹	۰/۱*	-۰/۰۳۰	۰/۰۳۶	۰/۰۲۱
سن ازدواج	۰/۰۷۱	-۰/۰۴۹	-۰/۰۲۷	-۰/۰۱۵	۰/۰۰۴	۰/۰۴۵

ادامه‌ی جدول (۹) همبستگی پیرسون بین مؤلفه‌های میزان مقاومت زن در خانواده و متغیرهای زمینه‌ای

میزان مقاومت متغیر زمینه‌ای	لج‌بازی	مقاومت مستقیم	از زیر کار در رفتن	قدرت جنسی	بی‌توجهی	مقاومت کلی
اختلاف سن	-۰/۰۱۲	-۰/۰۲۵	۰/۰۱۸	-۰/۰۶۷	۰/۰۷۶	۰/۰۱۹
تحصیلات شوهر	-۰/۰۷۸	-۰/۰۲۷	-۰/۰۳۴	-۰/۱۳۰*	۰/۰۱۰	-۰/۰۶۶

میزان قدرت زنان نسبت به تحصیلات آن‌ها نیز در خانواده متفاوت است. آزمون تحلیل واریانس تفاوتی معنادار بین سطوح تحصیلی و میزان زن‌محوری، قدرت مجاب‌سازی و کل میزان قدرت زنان نشان داده است. آزمون تعقیبی توکی نشان داده است که در تمام این موارد تفاوتی معنادار بین قدرت زنانی که تحصیلات بالاتر از دیپلم داشته‌اند و تمام سطوح تحصیلاتی پایین‌تر وجود دارد. در واقع، تحصیلات دانشگاهی زنان قدرت آن‌ها را در خانواده افزایش می‌دهد. بین میزان تحصیلات زنان و انواع مقاومت رابطه‌ای معنادار مشاهده نشده است.

جدول (۱۰) تحلیل واریانس میزان قدرت زنان نسبت به سطح تحصیلات

F	بی‌سواد و ابتدایی		دیپلم		راهنمایی و دیپرستان		بالاتر از دیپلم		سطح تحصیل میزان قدرت
	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	
زن محوری	۳۶/۱۵	۹۳	۳۶/۹۸	۱۵۲	۴۳/۰۹	۷۵	۳۸/۲۸	۱۵۲	۱۵/۵۷**
مجاب‌سازی	۲۶/۷۴	۹۴	۲۷/۴۵	۱۵۷	۳۱/۴۴	۷۷	۲۸/۳۸	۱۵۷	۹/۰۶**
تصمیم‌گیری	۴۲/۸۶	۹۶	۴۳/۳۷	۷۵۹	۴۳/۵۰	۷۶	۴۳/۸۰	۷۵۹	۱۲/۱۶**
قدرت کلی	۱۰۶	۸۷	۱۰۸	۱۴۹	۱۱۱	۷۲	۱۱۰	۱۴۹	۸/۱۹*

جدول (۱۱) تحلیل واریانس میزان مقاومت زنان نسبت به سطح تحصیلات

F	بی‌سواد و ابتدایی		دیپلم		راهنمایی و دیپرستان		بالاتر از دیپلم		سطح تحصیل میزان مقاومت
	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	میانگین	فراوانی	
لج‌بازی	۳/۴۳	۹۹	۲/۲۷	۹۹	۲/۶۰	۷۸	۲/۷۳	۱۶۰	۰/۸۷۴
مقاومت مستقیم	۶/۳۹	۹۹	۶/۶۱	۹۹	۶/۹۵	۷۸	۶/۴۶	۴۶۰	۰/۳۹۸
از زیر کار در رفتن	۳/۵۷	۹۸	۳/۳۹	۹۸	۳/۴۱	۷۸	۳/۲۰	۱۶۱	۰/۳۱۵
قدرت جنسی	۲/۶۱	۹۹	۲/۲۵	۹۹	۱/۷۹	۷۸	۲/۲۳	۱۶۱	۲/۱۱
بی‌توجهی	۲/۸۶	۹۹	۲/۷۲	۹۹	۳/۱۷	۷۸	۳/۰۵	۱۶۱	۰/۹۱۷
مقاومت کلی	۱۸/۸۶	۹۷	۱۷/۵۰	۹۷	۱۷/۹۲	۷۷	۱۷/۶۶	۱۵۹	۰/۸۷۸

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۱۰۷

آزمون فرض اصلی تحقیق

فرضیه‌ی اصلی تحقیق این بود که بین میزان و نوع مقاومت زنان و ساختار قدرت در خانواده رابطه‌ای معنادار وجود دارد. جدول شماره (۱۲) ضرایب همبستگی پیرسون بین این متغیرها را نشان می‌دهد.

جدول (۱۲) ضرایب همبستگی پیرسون بین نوع و میزان مقاومت و ساختار قدرت

مقاومت کلی	بی توجهی	قدرت جنسی	از زیر کار در رفتن	مقاومت مستقیم	لج‌بازی	قدرت مقاومت
-۰/۱۶۹**	-۰/۰۸۶	-۰/۲۴۲**	-۰/۱۲۳*	-۰/۰۹۵	-۰/۱۴۷**	زن محوری
-۰/۲۲۷**	-۰/۱۴۵**	-۰/۲۴۲**	-۰/۱۲۹*	-۰/۱۵۶**	-۰/۲۴۳**	مجاب‌سازی
۰/۰۱۲	۰/۱۰۹*	۰/۰۱۷	-۰/۱۲۸*	۰/۰۵۹	-۰/۰۰۷	تصمیم‌گیری
-۰/۱۷۶**	۰/۰۶۱	-۰/۲۱۲**	-۰/۱۶۸**	-۰/۰۹۳	-۰/۱۷۸**	میزان قدرت زن

جدول (۱۲) نشان می‌دهد که هرچه قدرت زن در خانواده بیشتر باشد مقاومت به‌صورت لج‌بازی کمتر خواهد بود. این رابطه برای مؤلفه‌های قدرت، به‌جز تصمیم‌گیری، نیز صادق است. قدرت مجاب‌سازی رابطه‌ای قوی‌تر با مقاومت به‌صورت لج‌بازی از خود نشان داده است. در واقع هر چه نوع اعمال قدرت با گفتمان و مجاب‌سازی بیشتر همراه باشد از میزان مقاومت به‌صورت لج‌بازی بیشتر کاسته خواهد شد. مقاومت مستقیم فقط با شیوه‌ی مجاب‌سازی اعمال قدرت رابطه‌ای معنادار و معکوس نشان داده است. هر چه مرد برای تصمیم‌هایی که باید برای خانواده گرفته شود بیشتر سعی در مجاب‌سازی و جلب موافقت همسر خود داشته باشد کمتر با مواردی مانند گریه کردن، غر زدن، دعوا و بقیه‌ی اشکال مقاومت مستقیم مواجه خواهد شد. مقاومت به‌صورت از زیر کار در رفتن با همه‌ی مؤلفه‌های قدرت رابطه‌ای منفی و معنادار نشان داده است. هر چه قدرت زن در ساختار قدرت خانواده بیشتر باشد زن وظایف سنتی خود مانند غذا پختن، مرتب کردن منزل و غیره را بیشتر انجام خواهد داد.

مقاومت به‌صورت استفاده از قدرت جنسی زن با ساختار قدرت زنانه و قدرت مجاب‌سازی شوهر رابطه‌ای منفی و معنادار نشان داده است، اما با قدرت تصمیم‌گیری زن رابطه‌ای معنادار ندارد. این نوع مقاومت با کلیت میزان قدرت زن در خانواده نیز رابطه‌ای معنادار داشته است. در مجموع، هرچه قدرت زن در خانواده بیشتر باشد زن کمتر از اهرم قدرت جنسی خود استفاده خواهد کرد، اما این امر ربطی به قدرت تصمیم‌گیری او در حوزه‌های مختلف ندارد.

مقاومت زن به صورت بی‌توجهی به شوهرش فقط با قدرت مجاب‌سازی و قدرت تصمیم‌گیری رابطه دارد. در واقع هر چه مرد در خانواده امور مهم را با موافقت همسرش انجام دهد و هر چه قدرت تصمیم‌گیری زن بیشتر باشد توجه زن به شوهرش بیشتر خواهد بود.

میزان کلی مقاومت نیز با میزان کل قدرت زن در خانواده، در سطح ۹۹ درصد اطمینان، رابطه‌ای منفی و معنادار داشته است. در واقع هر چه قدرت زن در ساختار قدرت درون خانواده بیشتر باشد میزان مقاومت او کمتر خواهد بود. این رابطه برای قدرت تصمیم‌گیری زن معنادار نبوده است، اما با میزان مجاب‌سازی شوهر و ساختار قدرت زن محوری رابطه‌ای منفی و معنادار داشته است. رابطه‌ی میزان قدرت زن در خانواده و میزان مقاومت او با کنترل مدت ازدواج و میزان تحصیلات شوهر نیز بررسی شد. با کنترل این متغیرها همه‌ی این روابط، به جز رابطه‌ی میان مقاومت به صورت بی‌توجهی به شوهر و قدرت تصمیم‌گیری، معنادار بوده‌اند. تحلیل‌های آماری نشان می‌دهد که میزان قدرت زن در خانواده برای زنان شاغل و خانه‌دار متفاوت است و به جز قدرت تصمیم‌گیری، در بقیه‌ی ابعاد قدرت تفاوتی معنادار بین زنان شاغل و خانه‌دار وجود دارد. اما در مورد مقاومت هیچ‌گونه تفاوت معنادار میان زنان شاغل و خانه‌دار مشاهده نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

طبق نتایج، میزان قدرت زنان خانه‌دار و شاغل تفاوتی معنادار با یکدیگر داشته و قدرت زنان شاغل بیش از زنان خانه‌دار است. تفاوت در قدرت تصمیم‌گیری معنادار نبوده، اما در دو بعد دیگر معنادار است. تحقیق مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲)، زو و شوچان (۲۰۰۲)، کوک و نادسون مارتین (۲۰۰۸) با این نتیجه هم‌سویی دارد، اما تحقیق ذوالفقارپور و دیگران (۱۳۸۳) گرچه بر رابطه‌ی معنادار تأکید می‌کند اما نشان داده است که ورود زنان به بازار کار قدرت آن‌ها را کاهش می‌دهد.

میزان قدرت زنان در خانواده و قدرت مجاب‌سازی شوهر و کل قدرت زن در خانواده، با تحصیلات شوهر رابطه‌ای مثبت و معنادار نشان می‌دهد. این نتیجه با نتایجی که مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) گرفته‌اند هم‌سویی دارد. به علاوه، تحقیق قادری (۱۳۸۵) نیز همین نتیجه را نشان می‌دهد. از آن‌جا که افزایش تحصیلات باعث عقیده به ایدئولوژی جنسیتی برابری خواهانه‌تر می‌شود می‌توان گفت که این رابطه در واقع نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی ایدئولوژی جنسیتی و قدرت زن در خانواده است. این رابطه در تحقیق زو و شوچان (۲۰۰۲ و ۲۰۰۴) و گرین و دیگران (۱۹۸۳) و مهدوی و صبوری خسروشاهی (۱۳۸۲) نیز معنادار بوده است.

میزان و نوع مقاومت زنان در رویارویی با ساختار قدرت در زندگی روزمره ۱۰۹

تحقیقاتی نشان می‌دهند که پول یا رتبه‌ی شغلی زن (جی‌چوب و کلیفتون، ۲۰۰۳؛ مهدوی و صبوری، ۱۳۸۲) و شکل مبادله‌ی منابع (سکستون و پرلمن، ۱۹۸۹) و افزایش تحصیلات زن (ذوالفقارپور و دیگران، ۱۳۸۳) رابطه‌ای با میزان قدرت او در خانواده ندارد. تحقیق حاضر نشان داده است که قدرت زنانی که تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند بیشتر از زنانی است که به دانشگاه نرفته‌اند.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که میزان مقاومت زنان در ابعاد پنج‌گانه‌ی آن اکثراً در حد کم و متوسط بوده است. درصد بالای میزان مقاومت در حد متوسط نشان می‌دهد که باید به این امر توجهی بیشتر داشت. از میان اشکال پنج‌گانه‌ی مقاومت، شکل مستقیم آن رواجی بیشتر داشته است و بعد از آن، استفاده از اهرم قدرت جنسی بیشتر از بقیه‌ی عوامل توسط زنان استفاده شده است. در واقع، زنان در مواجهه با ساختار سنتی قدرت درون خانواده برای پیش‌برد مقاصد خود در ابتدا از مقاومت مستقیم استفاده می‌کنند که وسایل آن روش‌هایی است که بیشتر زنانه در نظر گرفته می‌شوند (گریه کردن، غر زدن، قهر کردن، دعوا راه انداختن و غیره) و در مرحله‌ی دوم از مقاومت در حوزه‌ی روابط زناشویی سود می‌برند.

تحلیل‌های استنباطی نشان می‌دهد که هر چه شوهر در اعمال قدرت و روند تصمیم‌گیری در خانواده بیشتر سعی در مجاب کردن همسر خود داشته باشد و سعی کند در اقدامات انجام‌شده در امور خانوادگی به‌سوی توافق گام بردارد، انواع مقاومت‌ها از طرف زن کمتر می‌شود و جوی آرام‌تر بر خانواده و روابط زناشویی حاکم خواهد بود. قدرت مجاب‌سازی شوهر تنها بعدی از ساختار قدرت در خانواده است که با همه‌ی انواع مقاومت رابطه‌ای منفی و معنادار داشته است. قدرت تصمیم‌گیری زنان در خانواده بعدی است که فقط با دو نوع مقاومت رابطه‌ای معنادار داشته و با میزان مقاومت در کل نیز رابطه‌ای نشان نداده است. با توجه به این که قدرت تصمیم‌گیری زنان در خانواده بیشتر در حد متوسط و زیاد است، به نظر می‌رسد که زنان خواستار به‌دست‌آوردن قدرت در ابعاد دیگر (زن‌محوری و مجاب‌سازی) هستند و این مؤلفه‌ها برای شان اهمیتی بیشتر دارد و در نتیجه، عکس‌العمل‌های خود را بیشتر به این موارد معطوف کرده‌اند.

اگر زنان در سنی بالاتر ازدواج کرده و شاغل باشند و تحصیلات دانشگاهی داشته باشند از قدرتی بیشتر در خانواده برخوردارند و در نتیجه، مقاومتی کمتر در برابر اقتدار مردان نشان می‌دهند. بنابراین، خانواده از جوی آرام‌تر برخوردار خواهد بود. نتایج نشان داده است که زنان در ابتدای ازدواج از مقاومت به شکل مستقیم آن بیشتر استفاده می‌کنند، اما با گذشت زمان یاد می‌گیرند که از روش‌های کم‌تنش‌تر مانند از

زیرکار دررفتن استفاده کنند. به‌علاوه، تحصیلات شوهر مانعی در برابر استفاده از قدرت جنسی از طرف زنان است؛ زیرا ازدواج با مردان تحصیلکرده قدرت زنان در خانواده را افزایش می‌دهد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که زنان بیشتر به‌دنبال تفاهم و دیده شدن در خانواده هستند. اگر مردان به همسران‌شان بیشتر اهمیت داده و قدرت مجاب‌سازی بیشتری داشته باشند انواع مقاومت در خانواده کاهش می‌یابد. به‌علاوه، نتیجه‌ی این تحقیق با قوت این مطلب را تأیید می‌کند که یکی از راه‌های جلوگیری از تضاد و بروز مشکل در روابط زناشویی، افزایش قدرت زنان در خانواده است و این افزایش قدرت با تغییر تصور مردان از نقش زنان در خانواده انجام خواهد شد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی، هاله لاجوردی (۱۳۸۲) «هرمنوتیک، بازسازی یا گفت‌وگو»، نامه‌ی علوم اجتماعی، جلد ۱۱، شماره ۱، صص: ۹۳-۱۱۲.
- آزبورن، پیتر (۱۳۸۰) «مدرنیته، گذار از گذشته به حال در مدرنیته و مدرنیسم» مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نقش جهان، صص. ۶۳-۷۸.
- بامن، زیگموند (۱۳۸۰) مدرنیته چیست؟ در مدرنیته و مدرنیسم، مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نقش جهان، صص ۲۳-۴۶.
- بهار، مهری (۱۳۸۵) سلطه، مقاومت و تغییر فرهنگی، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد دوم، شماره ۵، صص ۹۳-۱۰۷.
- خون‌چمن، علی (۱۳۷۷) طبقه اجتماعی خانواده و تأثیر آن بر روابط زن و شوهر، مورد مطالعه شهر شیراز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۸۶) زن ایرانی در برزخ سنت و تجدد، قابل دسترسی در سایت www.sociologyofiran.com
- ذوالفقاریور، محبوبه؛ سیمین حسینیان، سیده منوره یزدی (۱۳۸۳) بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران، تازه‌ها و پژوهش‌های مشاوره، جلد سوم، شماره ۱۱، صص ۳۱-۴۶.
- رضایی، محمد (۱۳۸۴) بازنمایی و ذهنیت‌ها، تحلیلی از زندگی روزمره دانش‌آموزان در مدارس تهران، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد ۱، شماره ۴، صص ۱۴۹-۱۲۳.
- سوئینگ وود، آلن (۱۳۸۰) نظریه انتقادی، ایدئولوژی و جامعه‌شناسی، در مدرنیته و مدرنیسم، مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نقش جهان، صص. ۴۰۱-۴۲۸.
- عابدی، حیدرعلی؛ محمدحسن محمدی، فتنانه پاک نژاد (۱۳۸۰) وضعیت زندگی روزمره به‌دنبال بازنشستگی در اصفهان ۱۳۷۹، مجله علوم پزشکی شهرکرد، جلد ۳، شماره ۴، صص. ۸-۱.
- فدرستون، مایک (۱۳۸۱) «زندگی قهرمانی و زندگی روزمره»، ترجمه: هاله لاجوردی، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۶.

- فرجی، محمدی (۱۳۸۲) عرفی شدن و زندگی روزمره، نامه‌ی علوم اجتماعی، جلد ۱۱، شماره ۱، صص. ۲۶۹-۲۴۳.
- فرجی، مهدی و نفیسه حمیدی (۱۳۸۵) بازنمایی زندگی روزمره در خیابان: نشانه‌شناسی کلیپ‌های راهنمایی و رانندگی، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد ۲، شماره ۵، صص. ۱۷۸-۱۵۹.
- قادری، فرحناز (۱۳۷۵) بررسی عوامل اقتصادی اجتماعی مؤثر بر ساخت قدرت در خانواده (مورد شهر شیراز)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- کاظمی‌وریج، عباس، مهدی فرجی (۱۳۸۲) «عرفی شدن و زندگی روزمره»، نامه‌ی علوم اجتماعی، جلد ۱۱، شماره ۱، صص. ۲۶۹-۲۴۳.
- کاظمی‌وریج، عباس، یوسف اباذری (۱۳۸۳) «زندگی روزمره و مراکز خرید در شهر تهران»، نامه انسان‌شناسی، شماره ۶، صص. ۹۷-۱۱۶.
- کاظمی‌وریج، عباس (۱۳۸۴) پروپلماتیک زندگی روزمره در مطالعات فرهنگی و نسبت آن با جامعه ایران، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد ۱، شماره ۴، صص. ۱۴۹-۱۲۳.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) تجدد و تشخیص، ترجمه: ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- لاجوردی، هاله (۱۳۸۴) فکت، دهشت و سکوت، تأملی بر چهارشنبه‌سوری، مطالعات فرهنگی و ارتباطات، جلد ۱، شماره ۴، صص: ۱۶۲-۱۵۱.
- لاجوردی، هاله (۱۳۸۴) نظریه‌های زندگی روزمره، نامه‌ی علوم اجتماعی، جلد ۱۱، شماره ۴، صص. ۱۴۰-۱۲۳.
- مهدوی، محمد صادق و صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۸۲) «بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده‌های تهرانی»، مطالعات زنان، جلد ۱، شماره ۲، صص. ۶۸-۳۷.
- نوذری، حسین‌علی (۱۳۸۰) مدرنیته و مدرنیسم، مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات نقش جهان.
- نوذری، حسین‌علی (۱۳۸۰) مدرنیته و پست‌مدرنیته: انسان در چالش شک و شورش، در مدرنیته و مدرنیسم، مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، تهران، انتشارات نقش جهان، چاپ دوم، صص. ۲۵۲-۲۰۵.
- ولف، ژانت (۱۳۸۰) زنان و ادبیات مدرنیته، زنان پرسه‌زن نامریی، مدرنیته و مدرنیسم، مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نقش جهان، صص. ۴۵۲-۴۲۹.

Chaney D (2002) *Cultural Change and Everyday life*, Palgave. U.S.

Coser, R. L (1986) "Cognitive Structure and the Use of Social Space", *Sociological Forum*, Vol.1, No.1, pp.1-26.

De Certeau M (1980) "On the Oppositional Practice of Everyday Life", translated by Jameson F. and Lovitt C. , *Social Text*, Vol.3, pp. 3-43.

Green R. T.; Leonardi J. Chandon J. and Cunningham I. (1983). "Societal Development and Family Purchasing Roles: A Cross National Study", *Journal of Consumer Research*, Vol.9, No.4, PP: 436-443.

- Jae-Yop K. and Clifton E** (2003) "Marital Power, Conflict, Norm Consensus and Marital Violence in a Nationally Representative Sample of Korean Couples", *Journal of Interpersonal Violence*, Vol. 18, No.2, P:197.
- Quek K. M. and Knudson-Martin C** (2008) "Reshaping Marital Power: How dual-career Newlywed Couples Create Equality in Singapore", *Journal of Social and Personal Relationships*, Vol.25, No.3, p:511.
- Sexton, C. S. and Perlman D. S** (1989) "Couples' Career Orientation, Gender Equity as Determinants of Material Power", *Journal of Marriage and the Family*, Vol.51, No.4, pp: 933-941.
- Sprague J. and Kobrytowicz D** (1999) "Feminist Epistemology" in *Handbook of the Sociology of Gender*, Eds. Chafetz J. S., Kluwer Academic/Plenum Publishers, NewYork.
- Tichenor V** (1999) "Status and Income ad Gendered Resources: The Case of Marital Power", *Journal of Marriage and the Family*, Vol.61, No.3, pp: 638-650.
- Turner J. H** (2003) *Structure of Sociological Theory*, 7th Edition, Wadsworth Publishing Company.
- Webster C** (2000) "Is Spousal Decision Making Culturally Situated Phenomenon?", *Psychology & Marketing*, Vol. 17, No.12, P: 1035.
- Xu X. and Lai Shu-chuan** (2002) "Resources, Gender ideologies and Marital Power: The Case of Taiwan", *Journal of Family Issues*, Vol. 23, No.2, p: 209-246.
- Xu X. and Lai Shu-chuan** (2004) "Gender, Ideologies, Marital Roles and Marital Quality in Taiwan", *Journal of Family Issues*, Vol. 25, No.3, p: 318.